کتاب خطی «تاریخ بلعمی» در کتابخانه ملی

عضو شورای عالی علمی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی می‌گوید کتاب خطی «تاریخ بلعمی» که ترجمه فارسی کتاب تاریخ طبری است، از نخستین کتاب‌های تاریخ به زبان فارسی بعد از اسلام است که در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود. علی بهرامیان اظهار کرد: نسخه خطی «تاریخ بلعمی» ترجمه تاریخ طبری، تاریخ‌نگاری قرن دوم و سوم هجری است که روایت‌کننده آن دوران بوده و به نوعی کار رسانه‌های امروزی را انجام می‌داده‌اند. / جام جم دیلی

حجت‌الاسلام انصاریان بر اثر کرونا بستری شد

حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاریان، سخنران مذهبی و مفسر قرآن کریم به‌دلیل ابتلا به بیماری کرونا در بیمارستان بستری شد. براساس اعلام دفتر این استاد اخلاق، تست کرونای ایشان مثبت اعلام شد و در بیمارستان بستری شد. بنا بود او در دهه دوم محرم در شهرستان خوی منبر برود که طی روزهای نخست به‌دلیل علائم مشابه سرماخوردگی و ضعف شدید از ادامه سخنرانی در این مجلس بازماند و به تهران بازگشت و در منزل خود بستری شد. / فارس

جلوه‌هایی از سیره فردی و اجتماعی زنده‌یاد حجت‌الاسلام روح‌ا... حسینیان در گفت‌وشنود با فرزند ایشان

با محافظه‌کاری میانه‌ای نداشت

محمدرضا کایینی

روزنامه‌نگار

در روزهایی که بر ما گذشت، روحانی محقق و مجاهد، زنده‌یاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین روح‌ا... حسینیان، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت شد. هم از این روی و در نکوداشت مجاهدات دینی و انقلابی وی با فرزندش حجت‌الاسلام‌والمسلمین حامد حسینیان گفت‌وشنودی انجام داده‌ایم که هم اینک پیش روی شماست. امید آن که تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

یک فرزند، معمولا پدر را فارغ از شخصیت بیرونی و اجتماعی- سیاسی وی مجسم می‌کند. ما نیز مایلیم سخن را از شخصیت فردی مرحوم حسینیان آغاز کنیم. در این جنبه ایشان را چگونه دیدید؟

درباره زندگی عادی و جنبه غیرسیاسی حیات پدر، نکاتی که قبل از هر چیز به ذهنم می‌آید را عرض می‌کنم. باید بگویم ایشان واقعا اهل انفاق و دست‌ودلباز بودند و ماهانه کمک‌های مشخصی به بعضی از خانواده‌ها و افراد نیازمند می‌کردند. گاهی که افرادی، مشکلات مادی داشتند و پیش ایشان می‌آمدند، خودشان کمک می‌کردند یا از دوستانشان برای رفع مشکلات دیگران کمک می‌گرفتند و کار آنها را راه می‌انداختند. ایشان واقعا در این طریق فعال بودند؛ البته با حفظ حساسیت‌هایشان، یعنی به‌گونه‌ای که وامدار کسی نشوند و بده بستان و معامله‌ای در آن نباشد. در مجلسی که برای دفن ایشان در امامزاده صالح(ع) برقرار شد - چون ابتدا قرار بود در آنجا دفن شوند- افرادی حضور پیدا کردند که ما نه تا آن زمان آنها را دیده بودیم و نه تیپ‌شان، آن طور بود که انتظار حضورشان را داشته باشیم. گریه می‌کردند و می‌گفتند ما پدرمان را از دست داده‌ایم و حاج‌آقا برای ما فرد دیگری بود و ما در ختم پدرمان این‌قدر گریه نکرده بودیم. بعضی‌هایشان می‌آمدند و می‌گفتند حاج‌آقا بارها زندگی ما را نجات داده و ما مدیون ایشان هستیم. در پیام‌های تسلیتی که مردم برای ما فرستادند ما آخرین درس‌هایی را که باید از زندگی پدر می‌آموختیم، یاد گرفتیم. ایشان واقعا دافعه و جاذبه را توامان داشتند. دافعه‌شان برای کسانی بود که با اسلام و انقلاب عناد داشتند. جاذبه‌شان را هم تمام کسانی که با ایشان ملاقات داشتند، احساس می‌کردند و می‌گفتند حاج‌آقا چقدر خوب و صمیمی با آنها رفتار و از آنها پذیرایی می‌کردند و به درددل‌هایشان گوش و به سوالات‌شان پاسخ می‌دادند. آن صحنه‌ای که ما در مراسم ایشان دیدیم، جلوه عجیبی داشت و افرادی واقعا مانند کسانی که پدرشان را از دست داده بودند همراه با ما گریه می‌کردند.

پدر بسیار مهربان بودند و مهربانی‌شان برای فرزندان و نوه‌هایشان ویژه بود. پرکاری‌شان هم خاص بود و چه در دوره حضور در مجلس و چه در مقطع طولانی استقرار در مرکز اسناد انقلاب اسلامی در خانه حتما بخش زیادی از وقتشان را صرف مطالعه و نگارش کتاب می‌کردند و حدود ۲۱ جلد کتاب نوشته‌اند. این نشان می‌دهد با وقت زیادی که صرف انجام وظایف یا مشاوره و کارهای مختلف خود می‌کردند، هرگز از تالیف و تحقیق غافل نمی‌شدند. اشاره‌ای به پرکاری ایشان کردم. یادم هست در دوران موسوم به اصلاحات گاهی اوقات برای سخنرانی‌های استانی و روشنگری درباره جریانات معاند با اسلام و نظام چند روز متوالی وقت می‌گذاشتند و فرودگاه به فرودگاه می‌رفتند و بعد از چند روز همچنان نمی‌رسیدند به تهران بازگردند. گاهی هم که به فرودگاه تهران می‌آمدند، نمی‌رسیدند به خانه بیایند و از همان جا به شهر دیگری می‌رفتند تا حقایقی را که لازم است آشکار شود، بیان کنند. در جاهایی که احساس وظیفه می‌کردند بسیار پرکار بودند.

در دوره‌ای که می‌گذرانیم، سخن از مذمت اشرافی‌گری و افشاگری‌ها در این باره بالا گرفته است. پدر را در این زمینه چگونه دیدید؟

ایشان حقیقتا از اشرافیت بیزار و واقعا ساده‌زیست بودند. شاید اطلاع داشته باشید که ساختمان مرکز اسناد انقلاب اسلامی از یکی از اشراف خاندان قاجار بر جای مانده و حضرت امام آنجا را به مرکز واگذار کردند، اما ایشان همچنان همان پرده‌ها، فرش‌ها و حتی مبل‌های ۵۰ ساله را نگه‌داشتند. طوری که ما گاهی که مهمان می‌آمد، خجالت می‌کشیدیم به او تعارف کنیم که روی آن مبل‌ها بنشیند، چون رویه مبل‌ها پاره و فرسوده شده بود. در یکی از سفرهایی که حاج‌آقا رفتند، دوستان رویه مبل‌ها را عوض کردند و ایشان وقتی از سفر برگشتند، عصبانی شدند که چرا خرج بیهوده کرده‌اید. پرده‌های آنجا، شاید ۶۰ سال قدمت داشته باشد، ولی حتی اجازه نمی‌دادند آنها را عوض کنیم. در دوره‌ای که در مرکز اسناد کار می‌کردند، حقوق نمی‌گرفتند؛ البته از قضاییه - که از آنجا مأمور به خدمت در مرکز اسناد بودند - حقوق می‌گرفتند، ولی رسم بود کسانی که اضافه کار داشتند یا در روزهای تعطیل کار می‌کردند، پاداش بگیرند، ولی ایشان نه‌تنها چنین چیزی را قبول نمی‌کردند، بلکه حق‌التألیف بسیاری از کتاب‌هایشان را هم از مرکز نمی‌گرفتند. گاهی هم که می‌گرفتند، برای صرف‌کردن در کارهای خیر یا رفتن به سفرهای زیارتی بود.

قدری هم به سیره سیاسی مرحوم حسینیان بپردازیم، مخصوصا به این دلیل که ایشان هم، بیشتر به دلیل کارکرد خود در این عرصه شناخته شده‌اند. پدرتان در میدان سیاست‌ورزی، از چه اصول یا مبانی‌ای تبعیت می‌کردند؟

وجه سیاسی شخصیت پدر، با وجه اخلاقی و سیره فردی او یکسان بود، چون هردو از اعتقادات‌شان نشات می‌گرفت. به عبارت دیگر، رویکردهای سیاسی ایشان، برای بیرون از منزل یا انتشار در روزنامه‌ها و رسانه‌ها نبود، بلکه ناشی از یک اعتقاد و در متن زندگی‌شان بود و ما را هم همین‌طور بار آوردند. بسیار وظیفه‌شناس بودند. کارهایی را که باید انجام می‌دادند، درست سر موقعش انجام می‌دادند. وقتی تشخیص می‌دادند که کاری باید صورت بگیرد، دیگر جلوگیری از آن ممکن نبود. همیشه کارشان را انجام می‌دادند و هیچ وقت هم پشیمان نمی‌شدند. حتی اگر در معادلات سیاسی، زمانی از آقای خاتمی یا از آقای احمدی‌نژاد دفاع کرده بودند، هیچ‌وقت پشیمان نمی‌شدند و می‌گفتند: «آن موقع تشخیصم این بود و برحسب فهمم کاری را انجام دادم، الان هم وظیفه‌ام این است، پشیمانی هم ندارم.»

به این موضوع اعتقاد داشتند که اگر لازم است کاری انجام شود، حتی اگر شده، یک نفری هم باید آن را انجام بدهیم. بسیاری از سخنرانی‌هایشان را، که من همراهی‌شان می‌کردم، با این آیه از قرآن شروع می‌کردند: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا ... مَثْنَى وَفُرَادَى» (سبا/۳۴)= موعظه می‌کنم که برای خدا قیام کنید، اگر شد دونفری و اگر نشد یک‌نفری. واقعا هم در بسیاری از مواقع، یک‌نفری اقدام می‌کردند. گاهی اوقات دوستان‌شان هم، در کنارشان نمی‌ایستادند و حتی اعتراض می‌کردند که: الان وقتش نیست و باید مدارا کرد، ولی ایشان اگر تشخیص می‌دادند که باید اقدام کرد، محافظه‌کاری را مطلقا کنار می‌گذاشتند. شجاعت ویژه ایشان، امری بود که همگان از آن مطلع بودند. من کلاس اول دبستان بودم که در سیستان‌وبلوچستان و شهر زاهدان به‌سرمی‌بردیم. یادم هست که شرایط بسیار سخت بود و هر چند وقت یکبار، یکی از دوستان خانوادگی‌مان شهید می‌شدند. همه مسؤولین منطقه، در یک کوچه زندگی می‌کردند و اجازه نداشتند از آنجا خارج شوند. تازه امنیت برقرار شده بود و به‌رغم آن، شرایط این‌گونه بود. در آن دوره، رئیس قوه قضاییه آقای موسوی‌اردبیلی بودند و به افراد مختلف، رفتن به سیستان‌وبلوچستان را پیشنهاد داده بودند و به‌دلیل شرایط دشوار آنجا، کسی قبول نکرده بود، ولی پدرم قبول کرده و گفته بودند: عیبی ندارد، من می‌روم. ایشان از اوان طلبگی، این شجاعت را داشتند و در مبارزه با اشرار هم همین‌طور بودند. پدرم با سردار نوروزی، گاهی دونفری برای عملیات شناسایی یا حتی مبارزه با اشرار می‌رفتند، یعنی سلاح به دست می‌رفتند و کار چریکی انجام می‌دادند. ایشان قطعا خاطرات بسیار خوبی از آن ایام دارند که با چه تدبیری، اشرار منطقه را سر جای خود نشاندند. آن سال‌ها، مصادف با جنگ بود و اشرار هم مسلح بودند. ایشان گاهی با برخی از سران آنها که تقریبا خنثی شده و حاضر به همکاری با نظام بودند، برای خرید اسلحه وارد مذاکره می‌شدند و با آنها می‌نشستند و غذا می‌خوردند تا اعتمادشان را جلب کنند و بعد برای جنگ موشک می‌خریدند و بسیاری از آنها را هم تحویل شهید سردار قاسم سلیمانی می‌دادند.

یکی از فرازهای مهم شخصیت سیاسی مرحوم حسینیان، مواجهه با آقای منتظری و بقایای باند مهدی هاشمی معدوم بود. در این پرونده، چه چیزی وجود داشت که تا این حد ایشان را حساس کرده بود؟

در قضیه آقای منتظری، برای پدر، شخص ایشان چندان مهم نبود، بلکه همیشه نگران بودند که یک روند ساده‌لوحی به انضمام افکار و روش‌های انحرافی، وارد کار نظام شود. معتقد بودند که باید جلوی این روند گرفته شود و البته در دوره‌ای، کسی هم جرات نمی‌کرد که جلوی این روند را بگیرد، ولی چون مطالبه حضرت امام بود، باید انجام می‌شد. در خاطراتشان نوشته‌اند که وقتی رفته بودند تا بیت ایشان را بازرسی کنند و اسناد و مدارک را بردارند، کسی جرأت نمی‌کرد همراه ایشان برود و درنهایت چند سرباز دراختیار ایشان قرار داده بودند. ایشان فرماندهی عملیات را به عهده می‌گیرند و وارد بیت آقای منتظری می‌شوند و اسناد را خارج می‌کنند. اینها جلوه‌های ویژه‌ای از شجاعت است. پدر در مصاحبه‌ای گفتند: «طرفداران آقای منتظری می‌گفتند ممکن است برخورد با آقای منتظری، باعث تلاطم در کشور بشود». ایشان گفتند: «من می‌خواستم نشان بدهم اگر دست شاگردِ شاگردِ حضرت امام هم از آستین بیرون بیاید، توفانش شماها را می‌برد.»

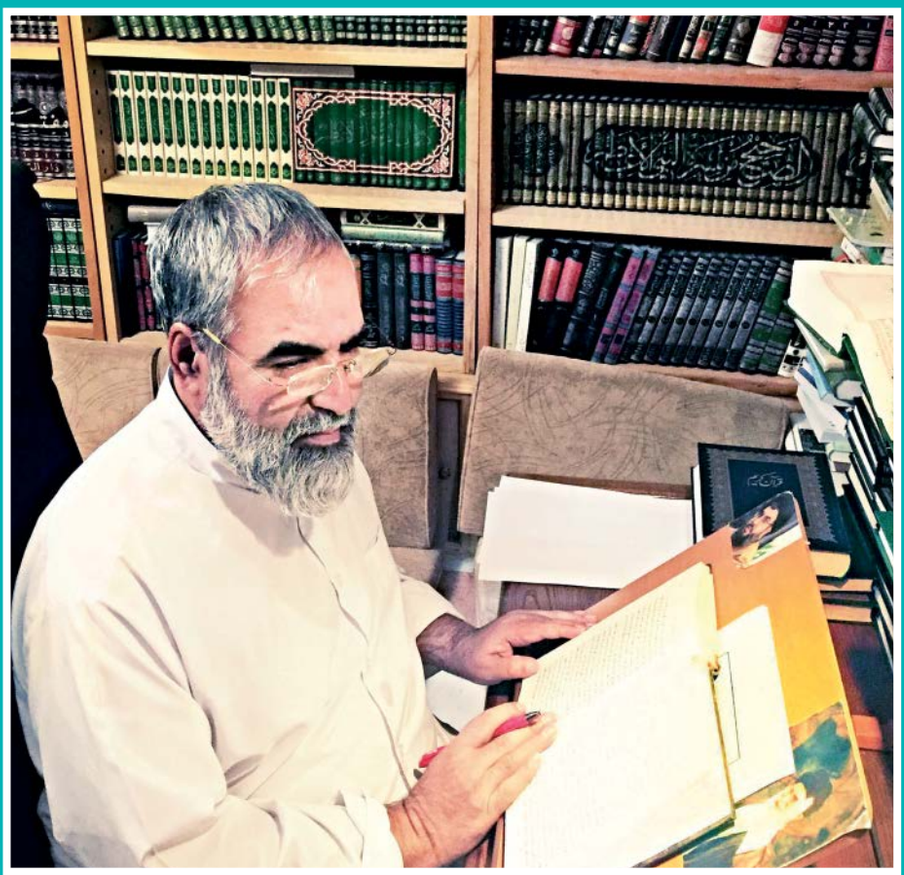

زنده‌یاد روح‌ا... حسینیان چهارم شهریور درگذشت

خصوصیت دیگر ایشان -که برای ما خیلی جالب بود- این است که اصلا مرعوب اوضاع نمی‌شدند. در دوران اصلاحات، ابتدا با شعارهای خوبی که داده بودند، پدر از آنها حمایت کرده بودند. فکر اصلاحات و عدالت، فی الجمله تفکر مناسبی بود، اما وقتی روی کار آمدند و اغراض اصلی خود را نشان دادند، پدر علیه آنها شمشیر کشیدند و به قدری ثابت‌قدم بودند که حتی گاهی دوستان خودشان با ایشان همکاری نمی‌کردند، اما پدر با شجاعت خاصی و بدون هیچ ترس و واهمه، حرف خودشان را می‌زدند. علت هجمه‌ها نیز این بود که چرا در برنامه چراغ، بعضی حقایق را آشکار کرده بودند. همان‌طور که عرض کردم در آن روزها، حتی برخی از دوستان نزدیکشان نیز در کنارشان نبودند و می‌گفتند: این برخوردها زیاده‌روی است، ولی پدر اگر چیزی را تشخیص می‌دادند، حتی در شرایطی که دوستانشان این‌طور تشخیص می‌دادند که زمان مناسبی برای این‌گونه برخوردها نبوده و بهتر است محافظه‌کاری و مدارا پیشه کنند، به تنهایی دست به اقدام می‌زدند و شجاعتشان را نیز از دست نمی‌دادند.

با تمام تلاشی که برای نشان دادن چهره‌ای خشن از آقای حسینیان می‌شد، در رفتارهایشان بسیار متواضع بودند. ایشان این قاطعیت و عطوفت را چگونه جمع می‌کردند؟

بله. بخش دیگری از اخلاق سیاسی پدر که این روزها ندیده‌ام و در جایی از آن یاد کنند، توجه به جذب حداکثری بود که یکی از دغدغه‌های جدی رهبر معظم انقلاب هم هست. ایشان در مناصب سیاسی چندان فعال نبودند، اما در همان حد هم که حضور داشتند به جذب نیروها می‌پرداختند. همان‌طور که اشاره کردم، رفتارشان بسیار متواضعانه بود و اگر کسی با پیش فرض یا ذهنیت با پدر مواجه نمی‌شد، بلافاصله جذب شخصیت متواضع ایشان می‌شد. علاوه بر همه اینها، یکی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان این بود که به شدت از خودنمایی دوری می‌کردند. حتی وقتی به بیت رهبری یا به جلسات سران نظام می‌رفتند، متخصص این بودند که در جایی بنشینند که هیچ دوربینی ایشان را نگیرد. هر بار که این اتفاق می‌افتاد، ما در خانه می‌خندیدیم که پدر! شما چطور به بیت رفتید و کجا نشستید که هیچ‌کدام از دوربین‌ها شما را نشان نمی‌دهد؟ به شدت از مقام و دیده شدن، دوری می‌کردند. بارها در دوره‌های مختلف به ایشان مراجعه و برای پذیرفتن بعضی از مسؤولیت‌ها به ایشان اصرار می‌کردند. در دوره‌های مختلف و با سلیقه‌های متفاوت برای پذیرش مسؤولیت وزارت اطلاعات به ایشان پیشنهاد می‌کردند، اما واقعا مقام را دوست نداشتند. البته نه از سر تنبلی که کنار بروند و کمک نکنند. یک‌بار در یکی از صحبت‌هایشان شنیدم که قبل از انقلاب با بغض و گریه به دوستانشان گفته بودند: «ان‌شاءا... اگر انقلاب پیروز شود، ما به جاروکشی نظام مقدس اسلامی افتخار خواهیم کرد.» واقعا عقیده‌شان این بود، اما از مناصب رسمی فاصله می‌گرفتند و نگاه سیاسی‌شان این بود که «من اگر در مسند کار نباشم در مشاوره بیشتر می‌توانم کمک کنم. اگر کسی اشتباه و انحرافی داشته باشد به این شکل دستم بازتر است که با او مواجه شوم.» به همین دلیل وارد گود کار نمی‌شدند، اما در مشاوره دادن به دوستانشان و گاهی اوقات در دادگاه‌ها، فعال بودند. یادم هست که مثلا فلان قاضی به ایشان زنگ می‌زد و مشاوره می‌خواست که مثلاً الان باید چه روندی را در پیش بگیرم؟ و ایشان او را راهنمایی می‌کردند. اساسا مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پایگاهی برای دوستان طرفدار انقلاب بود که هر وقت لازم می‌شد، می‌آمدند و پدر صمیمانه به آنها مشاوره‌های موثر می‌دادند و از افت و خیزها و فراز و فرودهای راه برایشان می‌گفتند. شاید در بین تمام فعالیت‌هایی که ایشان داشتند در دادگاه عدل الهی، این اقدام ایشان از همه مهم‌تر باشد. واقعا برای مشاوره دادن وقت می‌گذاشتند. بچه‌های مذهبی، انقلابی و بسیجی‌ها می‌آمدند و مشاوره می‌گرفتند که به نظرم خدمت ارزنده‌ای به نظام بود.

علل بیماری اخیر مرحوم حسینیان -که به رحلت‌شان منتهی شد- چه بود؟ سابقه این بیماری به چه دوره‌ای بازمی‌گشت؟

باید درباره این مسأله، قدری به عقب برگردم تا مشخص شود چرا بیماری ایشان، این سیر را پیمود. پدر حدود ۱۰ سال پیش یک عمل قلب باز انجام دادند. یکی از رگ‌هایشان ۹۰ درصد گرفتگی داشت و طی آن عمل در حالت بیهوشی و رؤیا دیده بودند از آسمان دنیا گذر کرده‌اند و برایشان تخت باشکوهی آورده‌اند و گفتند باید روی این تخت بنشینید تا شما را به مسیر ابدی‌تان ببریم. گفته بودند: «این تخت خیلی زیباست، این را چه کسی فرستاده؟» شنیده بودند: «شهید نواب صفوی فرستاده» می‌گفتند: احساس کردم مرحوم نواب در آن دنیا جلال و حشمتی دارد...

شاید به این دلیل، که ایشان در دوران تصدی ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در تبیین تاریخچه مبارزات فدائیان اسلام، تلاش زیادی کرده بودند...

بله، ایشان سوار بر تخت که شده بودند، ندایی آمده بود که: نگه دارید، ایشان باید خادم قرآن بشوند. پدرم نیت کرده بودند حالا که خدا عمر مجددی به ایشان داده، «تفسیر آفتاب» را بنویسند. تفسیر آفتاب که نوشته شد و کتاب «بیداری اسلامی در بحرین» هم که تمام شد، خودشان به شوخی می‌گفتند: «به من همین‌قدر وقت داده‌اند، ویرایش این کتاب را که تمام کنم، وقتم تمام خواهد شد.» به همین دلیل ما در خانواده، تا حدی برای این واقعه آمادگی داشتیم. به هرحال بعد از آن عمل قلب و پس مدتی، یک عمل کیسه صفرا انجام دادند. ایشان سال‌ها مشکل کیسه صفرا داشتند و پزشکان تشخیص نمی‌دادند. سنگی در مجرای کیسه صفرا تشکیل شده بود که پزشکان هیچ وقت متوجه آن نمی‌شدند. ایشان دل‌دردهای شدید داشتند و در پی آن، دچار نارسایی شدید کبدی هم شده بودند. حاج آقا در تمام این سال‌ها، در پیاده‌روی اربعین ما را همراهی می‌کردند. هر سال هم می‌گفتند: «احساس می‌کنم دیگر توانایی ندارم با شما بیایم» ولی لحظه‌های آخر، هر طور شده همراه ما راه می‌افتادند. در مسیر پیاده‌روی، جایی بود که وقتی به آنجا می‌رسیدیم، می‌دانستیم که حال پدر رو به وخامت خواهد گذاشت و دل‌درد شدید ایشان، شروع می‌شود. کیسه صفرا را که برداشته بودند، متوجه می‌شوند دوسوم کبد هم از کار افتاده. در این نوع مشکل کبدی، بافت‌های کبد دچار اختلال می‌شوند و قابلیت بازسازی هم ندارند. پزشکان تشخیص ندادند عامل ایجاد این عفونت کبدی چه بود، چون معمولا در کسانی که هپاتیت دارند، این مشکل به وجود می‌آید. پزشکان می‌گفتند: این نوع عوارض در ارگان‌های بدن، می‌تواند ناشی از استرس و فشارهای عصبی شدید باشد...

داخل پرانتز، ایشان به لحاظ روحی، فردی قوی بودند و چندان هم دچار این‌گونه استرس‌ها نمی‌شدند. چه عواملی این فشارهای روحی را ایجاد کرده بود؟

من فکر می‌کنم سال‌های نمایندگی مجلس، بسیار سال‌های سختی بودند. پدرم در دادگاه ویژه روحانیت هم، سال‌های سختی داشتند. غیر از برخورد با بیت آقای منتظری، در سایر بیوت مراجع هم اگر تخلفی روی می‌داد، ایشان با قدرت در برابرش می‌ایستادند و اغلب آنها را از مسیر انحرافی بازمی‌گرداندند. سال‌های دادستانی در زاهدان هم خیلی سخت بود، ولی به نظرم دشوارترین سال‌ها، دوران مجلس بود و از معامله‌گری‌هایی که در مجلس اتفاق می‌افتاد، خیلی ناراحت بودند. معامله‌گری‌هایی که شاید خود هیات رئیسه مجلس هم، به آنها تن می‌دادند. در آن دوران، واقعا آثار خستگی و سختی در چهره‌شان دیده می‌شد و بعضی وقت‌ها هم آن را بیان می‌کردند. در همین مقطع بود که دچار مشکلات قلبی و کبدی شدند. در روزهای آخر هم، به کرونا مبتلا شدند، منتهی تقریبا ۲۰ روز از این بیماری گذشته بود که پزشکان گفتند درمان کرونا با روند خوبی سپری شده و تقریبا به انتها رسیده‌است. ایشان را مرخص کردند و گفتند دیگر نیازی به حضور در بیمارستان ندارند و می‌توانند درمان را در منزل ادامه بدهند. مرخص شدند و به خانه آمدند، ولی دوباره حالشان بد شد و به بیمارستان منتقل شدند تا ببینند علت چیست؟ علت این بود که داروهای کرونا، سَم داشت که باید توسط کبد سم‌زدایی می‌شد و چون دوسوم کبد ایشان از دست رفته بود، به یک‌سوم باقیمانده فشار مضاعف آمده و کبد، تقریبا از کار افتاده بود و نمی‌توانست دفع سموم را به درستی انجام بدهد. داروهای کرونا، مسمومیت خون ایشان را بالا برد و در چند روز آخر، در حالت نیمه بیهوشی بودند. البته دو سه روز مانده به فوت‌شان حالشان خیلی خوب شد، ولی دوباره مسمومیت بالا، مجال را از ایشان گرفت.

از حالات ایشان در واپسین روزهای حیات چه خاطراتی دارید؟

از آن روزها به رغم تمام سختی ای که داشت، خاطره‌های خوشی برایمان باقی‌مانده و احساس می‌کردیم که مزد مجاهداتشان را گرفته‌اند. گاهی وقت‌ها، ما از زبان منبری‌ها و مداح‌ها، حالاتی را می‌شنیدیم و از خودمان می‌پرسیدیم که: آیا واقعا این اتفاقات می‌افتند؟ ولی در فوت ایشان، فهمیدیم که واقعا آن اتفاقات می‌افتند. ایشان در بیمارستان بی‌هوش بودند و حتی متوجه زمان و مکان هم نمی‌شدند و گاهی اوقات، ما را به سختی می‌شناختند و نمی‌دانستند چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود، ولی روز دوم محرم، به محض این‌که به هوش آمدند، روضه حضرت علی‌اکبر(ع) را خواندند. پرستار هم در اتاق بود. می‌دانید که ایشان منبر می‌رفتند، ولی روضه‌خوانی نمی‌کردند یا خیلی مختصر روضه‌خوانی می‌کردند، ولی در آن روز، به پرستار گفته بودند: شما بمانید، می‌خواهم برایتان روضه بخوانم و روضه خوانده و درباره اهل‌بیت(ع) صحبت کرده بودند. از مادرم سوال کرده بودند: چرا این‌طوری شده‌ام و هوای کربلا به دلم افتاده‌است؟ مادرم گفته بودند: امروز دوم محرم و مصادف با ورود کاروان امام حسین (ع) به کربلاست. سعی کرده بودند پدر را متوجه کنند که ما وارد ماه محرم شده‌ایم.

اخیرا حواشی‌ای پیرامون ایشان ایجاد شده است. در این مورد بیشتر توضیح می‌دهید؟

بله این روزها برخی درباره رابطه پدر با رهبر معظم انقلاب، به ویژه در فضای مجازی، شیطنت‌هایی کردند که باید به صراحت در این باره نکاتی را عرض کنم. واقعیت این است که پدر نقدهایی به عملکرد برخی نهادهای منسوب به رهبری داشتند و همیشه هم می‌گفتند: چرا اینها، بهتر و بیشتر به آقا کمک نمی‌کنند؟ ولی نسبت به شخص حضرت آقا، واقعا ارادت داشتند. ایشان این نکته را، همیشه خدمت آقا می‌گفتند که: «من آرزو دارم در راه آرمان شما شهید بشوم و اگر بر چوبه دار هم بروم، دست از حمایت از شما برنمی‌دارم.» نقل می‌کردند بعد از فتنه ۸۸، یک بار که وارد حیاط بیت شدم، حضرت آقا آغوش‌شان را باز کردند و گفتند: «آقای حسینیان! کجا هستید؟ دلم برایتان تنگ شده بود.» یک بار هم هنگام نمایندگی مجلس، درددلی داشتند و آن را خدمت آقا گفته بودند. آقا ایشان را دعوت به صبر کرده و گفته بودند: «ما مشکلات زیادی را پیش‌رو داریم، شما باید صبر داشته باشید و مقاومت کنید...» حاج آقا می‌گفتند: «تنها چیزی که آرامم کرد، آغوش رهبر معظم انقلاب بود». واقعا هر وقت فشارها خیلی زیاد می‌شد، این رابطه پدرفرزندی، برایشان بسیار آرامش‌بخش و شیرین بود و همیشه هم خاطراتشان با حضرت آقا را با شیرینی تعریف می‌کردند و برایشان بسیار اهمیت داشت. خودشان نقل می‌کردند در دیداری که سال ۹۷ به اتفاق مورخان انقلاب به دیدار آقا رفته بودند، ایشان با لطف و محبت فراوانی با ایشان رفتار کرده بودند، به گونه‌ای که موجب تعجب حضار شده بود.